

باباطاهر

شرح احوال و نگاہی بہ آثار
ابومحمد طاهر جصاص ہمدانی
(ف. ۴۱۸)

چاپ دوم با تجدید نظر

نصر اللہ پور جوادی



فرہنگ معاصر

فهرست

- پیشگفتار چاپ دوم..... ۹
- مقدمه..... ۱۳
- تحقیقات تاریخی، در گذشته و حال..... ۱۳
- معرفی طاهر در عهد پهلوی..... ۱۵
- بی‌توجهی به تصوف طاهر..... ۱۸
- چاپ راحة الصدور و نامه‌های عین‌القضات..... ۲۱
- گزارش رضاقلی‌خان هدایت..... ۲۲
- پس از پیدا شدن طاهر..... ۲۴
- ۱ بابا طاهر افسانه‌ای..... ۲۷
- گزارش راوندی در راحة الصدور..... ۲۷
- گزارش حمدالله مستوفی..... ۳۲
- در عرفات العاشقین..... ۳۲
- گزارش واله داغستانی..... ۳۵
- گزارش رضاقلی‌خان هدایت..... ۳۶
- ۲ طاهر و عین‌القضات..... ۴۱
- شیخ برکه..... ۴۲
- شیخ فتحه..... ۴۴
- طاهر دیوانه..... ۴۷
- طاهر جصاص «ما»..... ۴۹

۵۱	طاهر جصاص همدانی
۵۱	در انسابِ سمعانی
۵۲	در کتابهای ذهبی و صفدی
۵۵	پیشینه تصوف همدان
۶۲	شاگردان و کتابهای طاهر
۶۵	رفتار غیرعادی و گیاهخواری
۶۷	آزار نرساندن به حیوانات
۶۹	دیوانه عاقل
۷۰	کرامات

۷۳	يك طاهر، نه بیشتر
۷۳	یکی بودن طاهر جصاص و بابا طاهر
۷۶	ملاقات با ابن سینا
۷۹	اطلاعات شخصی
۷۹	لقب بابا و عریانی
۸۱	گچکار بودن طاهر
۸۲	نویسندگی طاهر
۸۵	شاعری

۸۹	کتاب بابا طاهر در علم تصوف
۸۹	نویسندگی در تصوف
۹۰	کتابی در علم تصوف
۹۲	کتاب طاهر، اثری تصنیفی
۹۴	نگاهی به ابواب و فصول
۹۶	علم و معرفت
۱۰۰	عارف ظریف است
۱۰۴	ورای معرفت
۱۰۴	الهام و عقل
۱۰۵	نفس و قلب
۱۰۷	دنیا
۱۰۸	حقیقت و رسم
۱۰۸	اشارت و عبارت
۱۱۱	وجد و سماع

۱۱۷	۶	مسأله اشعار باباطاهر
۱۱۷		احتمال شاعری
۱۲۰		مقایسه طاهر با خیام
۱۲۲		حکم سلبی، حکم ایجابی
۱۲۳		بررسی مضامین فهلویات
۱۴۰		دویتی های المعجم
۱۴۷		بحری در ظرف
۱۵۲		اشعاری که از طاهر نیست
۱۵۵		نمایه
۱۶۵		عبارتهای عربی
۱۶۷		کتابنامه
3		Introduction

باباطاهر افسانه‌ای

صدها سال است که شاعر و عارفی شوریده، با شخصیتی افسانه‌ای، به نام باباطاهر عریان در فرهنگ ما ایرانیان حضور داشته و یاد سودازدگان الهی را در خاطره قومی ما زنده نگاه داشته است. از این عارف شوریده سه اثر به یادگار مانده است. یکی از آنها، که از دو اثر دیگر معروفتر است، اشعاری است که اغلب به صورت دوبیتی و به لهجه قدیم مردم همدان سروده شده است. اثر دیگر کلماتی است عرفانی و حکمت‌آمیز که اصل آنها به عربی است و به پارسی درآمده و شرحهایی هم بر آنها نوشته شده است. و سوم قبر اوست در شهر همدان که همواره زیارتگاه ارادتمندان او بوده است.

گزارش راوندی در راحة الصدور

به رغم وجود این آثار، که حتی یکی از آنها برای اثبات شخصیت تاریخی طاهر کفایت می‌کرد، و نیز کوششهایی که محققان ایرانی و خارجی در يك صد سال اخیر برای زدودن گرد افسانه از چهره او به عمل آورده‌اند، هویت واقعی این پیر و بابای روشن ضمیر همچنان در سایه - روشن قرار گرفته است. از داستانهای کاملاً ساختگی و غیرتاریخی، همچون حضور او در هنگام اعدام

عین‌القضات همدانی در سال ۵۲۵ و یا معاصر بودنش با خواجه نصیرالدین طوسی (ف. ۶۷۲) که بگذریم، ظاهراً نخستین واقعه تاریخی، یا شبه تاریخی، که باباطاهر در آن حضور داشته است موضوع داستانی است که راوندی در حدود سال ۶۰۰ در کتاب راحة الصدور و آية السرور، که در باب تاریخ سلجوقیان است، برای ما بازگو کرده است. داستان درباره سفر طغرل بیک در سال ۴۴۷ به همدان و ملاقاتش با باباطاهر است.

شنیدم که چون سلطان طغرل بک به همدان آمد از اولیا سه پیر بودند: باباطاهر و بابا جعفر و شیخ حمشاد. کوهکی است بر در همدان، آن را خضر خوانند. بر آنجا ایستاده بودند. نظر سلطان بر ایشان آمد. کوهکی لشکر بداشت و پیاده شد و با وزیر ابونصر الکندری پیش ایشان آمد و دستهایشان ببوسید. باباطاهر پاره‌ای شفته‌گونه بودی. او را گفت: ای تُرک، با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت: آنچه تو فرمایی.

بابا گفت: آن کن که خدا می‌فرماید، آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ (نحل: ۹۲).

سلطان بگریست و گفت: چنین کنم. بابا دستش بستد و گفت: از من پذیرفتی؟ سلطان گفت: آری.

بابا سر ابریقی شکسته که سالها از آن وضو کرده بود در انگشت داشت، بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد و گفت: مملکت عالم چنین در دست تو کردم. بر عدل باش!

سلطان پیوسته آن در میان تعویذها داشتی و چون مصافی پیش آمدی، آن در انگشت کردی. اعتقاد پاک و صفای عقیدت او چنین بود و در دین محمدی (ص) از او دیندارتر و بیدارتر نبود.^۱

این داستان را ظاهراً نخستین بار ادوارد براون در نسخه خطی راحة الصدور ملاحظه کرده و آن را در تاریخ ادبیات ایران به انگلیسی ترجمه کرده است.^۲ براون

اگرچه درباره این داستان هیچ اظهار نظری نکرده، الا این که آن را قدیمترین مطلبی دانسته است که درباره باباطاهر پیدا شده است، ظاهراً آن را داستانی واقعی انگاشته است. اکثر محققان دیگر نیز که درباره باباطاهر تحقیق کرده‌اند، مانند ادوارد هرون الن و ولادیمیر مینورسکی و پرویز ناتل خانلری و همچنین پرویز اذکایی، تردیدی در صحت و اعتبار این گزارش نکرده‌اند.^۱ ادوارد الن حتی آن را «دقیقتین مرجع» برای بررسی شخصیت باباطاهر دانسته است.^۲ اما آیا این سند به‌راستی از چنین اعتباری برخوردار است؟ و آیا داستان راوندی خود یکی دیگر از آن افسانه‌های بی‌پایه و عاری از واقعیت درباره باباطاهر نیست؟

آغاز داستان و نحوه ذکر سند توسط راوندی کافی است که خواننده را در مورد صحت تاریخی این گزارش به شک و تردید بیاندازد. سند راوندی کتاب دیگری نیست. او اصلاً نام هیچ شخصی را به عنوان راوی ذکر نکرده است. همین قدر می‌گوید که: «شنیدم». آغاز کردن يك داستان با گفتن «شنیدم» شگردی است که شعرا و نویسندگان برای واقعی جلوه دادن داستانهای ساختگی خود به کار می‌بردند.^۲ ساختار داستان راوندی هم بسیار ساده‌لوحانه و ساختگی می‌نماید. سه تن از پیران همدان، که فقط یکی از آنها از شهرتی برخوردار بوده، آمده و بر سر راه طغرل ایستاده‌اند و طغرل و وزیرش به احترام

ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، ج ۱، ص ۳۹۴-۳۹۳.
۱. بنگرید به کتاب محققانه و سودمند پرویز اذکایی، باباطاهرنامه، ص ۱۱۶، ۵۷، ۱۲۶. از معدود کسانی که تا حدودی درباره این داستان از خود تردید نشان داده است الول ساتن است، در مقاله «باباطاهر» در دایرةالمعارف ایرانیکه، ج ۳، ص ۲۹۶. رضاقلی‌خان هدایت نیز منکر حیات باباطاهر در دوره سلجوقیان شده است. فریتس مایر هم اگرچه ملاقات را واقع شده می‌داند (به شرط این که معلوم شود تاریخ فوت طاهر زودتر از این حادثه نبوده است) ولی داستان تنفیذ سلطنت را ساختگی می‌داند (فریتس مایر، ابوسعید ابوالخیر: افسانه و حقیقت، ص ۳۷۸).

۲. الن، «مویه‌های باباطاهر»، در اذکایی، باباطاهرنامه، ص ۴.

۳. داستانهای خیالی و زبان حالی سعیدی در بوستان، مانند گفت‌وگوی پروانه و شمع («شنیدم که پروانه...»)، دقیقاً به همین نحو آغاز می‌شود (نک. پورجوادی، زبان حال، ص ۳-۳۲۲).

۱. راوندی، راحة الصدور، ص ۹-۹۸.

2. E. G. Browne. A Literary History of Persia, Vol. II, P. 260.

ملاقات شیخ ابوالحسن خرقانی (ف. ۴۲۵) با سلطان محمود غزنوی (ف). (۴۲۱) که اگر اصل آنها را هم صحیح بیان‌گاریم در مورد جزئیات آنها نمی‌توان تردید نکرد.

داستان همت طلبیدن حکیم ابوالقاسم فردوسی از یکی از عقلای مجانین طوس به نام محمد معشوق طوسی نیز تا حدودی شبیه به ملاقات طغرل با طاهر دیوانه است.^۲ در این دو داستان عارف و حکیمی دیوانه، که خود یکی از اولیاءالله یا ابدال است، به مردی که می‌خواهد به کاری عظیم دست بزند همت می‌بخشد و برکت نفس خود را همراه او می‌سازد. مقصود راویان این حکایتها نیز بیان مطلبی تاریخی درباره آن شیخ یا عاقل دیوانه نیست بلکه متبرک جلوه دادن و توجیه معنوی آن اقدام بزرگ است، در مورد طغرل آغاز سلطنت او و خاندانش و در مورد فردوسی سرودن شاهنامه. طغرل حتی قبل از اینکه به همدان بیاید بنا بر حکایتی دیگر که در اسرار التوحید آمده است همراه برادرش چغری (ف. ۴۵۱ یا ۴۵۲) نزد ابوسعید ابوالخیر رفته‌اند و ابوسعید سلطنت عراق را به طغرل و سلطنت خراسان را به چغری داده بوده است.

چغری و طغرل، هر دو برادر، به زیارت به خدمت شیخ (ابوسعید) آمدند به میهنه. شیخ با جمع متصوفه در مشهد نشسته بود. ایشان پیش تخت شیخ آمدند و سلام گفتند و دست شیخ بوسه دادند و پیش تخت شیخ بایستادند. شیخ، چنانکه معهود او بوده است، ساعتی سر در پیش افکند. پس سر برآورد و چغری را گفت که «ما ملک خراسان به تو دادیم» و طغرل را گفت: «ملک عراق به تو دادیم.» ایشان خدمت کردند و بازگشتند.^۳

گزارش فوق را محمد بن منور قبل از تألیف راحة الصدور نوشته است و

آنها از اسب پیاده شده و طغرل دست ایشان را بوسیده است و بعد هم باباطاهر او را نصیحت کرده و گفته است که با مردم به عدل رفتار کن، نصیحتی که معمولاً حکما و عرفا یا اولیاءالله به سلاطین می‌کردند. پس از این دستبوسی، طاهر انگشتری گلین هم به طغرل می‌دهد که به منزله نوعی تشرّف و تنفیذ یا توثیق سلطنت است. در واقع راوندی با این صحنه پردازی خواسته است بگوید که آغاز سلطنت سلجوقیان طی مراسمی مورد تأیید سه تن از اولیاءالله همدان، به‌خصوص طاهر که عارفی شناخته شده بوده، واقع شده است.

آخرین جمله راوندی در این گزارش که می‌گوید هیچ‌کس «در دین محمدی (ص) دیندارتر و بیدارتر» از طغرل نبود تیت او را از این داستان سرایی و صحنه پردازی نشان می‌دهد. او می‌خواسته است مدح سلطان غیاث‌الدین کیخسرو بن قلج‌ارسلان (حکومت ۶۰۷-۵۸۸) را بکند و بگوید که سلطنت آل سلجوق قبلاً از جانب یکی از اولیاء همدان مورد تأیید واقع شده است.^۱ این نوع تأیید یا توثیق را برای پادشاهان دیگر نیز معمولاً درست می‌کردند. عقیده‌ای که خواجه‌ای کرمانی در بیت زیر اظهار کرده است عقیده‌ای شایع بوده است:

چو بی‌توقیع درویشان نشاید سلطنت کردن
به دارالملک درویشی برآور نام سلطانی^۲

نظیر حکایت راوندی را در مورد سلاطین دیگر و توثیق سلطنت ایشان نقل کرده‌اند. یکی از آنها حکایت ملاقات سهل بن عبدالله تستری یا شوشتری (ف. ۲۸۳) با یعقوب لیث صفاری (ف. ۲۶۵) و شفا دادن اوست،^۳ و یکی دیگر

۱. درباره جاه‌طلبیهای راوندی و پاره‌ای از نقطه‌ضعفهای او، نگاه کنید به: پرویز ادکایی، تاریخ‌نگاران ایران، ص ۲۷۰-۲۶۹.

۲. خواجه‌ای کرمانی، دیوان، ص ۱۲۴ (مایر، ابوسعید ابوالخیر: افسانه و حقیقت، ص ۳۷۸).

۳. نک. منتخب روتق المجالس و بستان العارفین و تحفة المریدین، ص ۳-۲۵۲. این داستان در منابع مختلف به صورتهای گوناگون نقل شده است. نک. بوورینگ، نگاه عرفانی به وجود، ص ۱۱۱-۵.

۱. نک. سمعانی، الأنساب، ج ۵، ص ۸۷؛ تورتل، شیخ ابوالحسن خرقانی، ص ۹۲-۹۰.

۲. نک. تقی‌زاده، فردوسی و شاهنامه او، ص ۲۵۶؛ پورجوادی، عین‌القضات و استادانش، ص ۶۷-۶۶.

۳. محمد بن منور، اسرار التوحید، ج ۱، ص ۱۵۶. برای تحلیل این داستان، نک. مایر، ابوسعید ابوالخیر: افسانه و حقیقت، ص ۷-۳۷۶.